

گفتگو با ماه منیر مینوی

سالهاست که ماه منیر مینوی داستان، نمایشنامه و رمان می‌نویسد. علاوه بر اینها چندین ترجمه هم از او منتشر شده است. ماه منیر مینوی رمان «بازی سرنوشت» را اخیراً منتشر کرده است که بهانه برای دیدار و گفتگو با ایشان شد. در این گفتگو مروری کردیم بر زندگی و کارهایی که تا کنون انجام داده‌اند.

مرجان شیرمحمدی: خانم ماه منیر مینوی از کودکی‌تان بگویند، در چه خانواده‌ای رشد کردید و فضای خانوادگی چه تأثیری روی شما در سالهای بعد زندگی داشت؟

ماه منیر مینوی: من در یک خانواده اهل علم بزرگ شدم، یعنی اجداد من همه اهل علم بودند. آنچه بر من تأثیر گذاشت این بود که از اول بچگی دیدم که در خانواده همه کتاب دستشان است و کتاب می‌خوانند. خوب یادم است وقتی سه یا چهار ساله بودم شبهای زمستان دور کرسی که می‌نشستیم، کتابهایی که آن زمان می‌خواندند مثل کنت مونت کریستو، الکساندر دوما و چیزهایی از این قبیل یکی از اهل خانه آن را با صدای بلند می‌خواند و دیگران گوش می‌کردند و آنکه خسته می‌شد نفر بعدی دنباله داستان را می‌خواند. البته اینها برادر و خواهرهای بزرگتر من بودند که تفاوت سنی زیادی با من داشتند. بهر صورت من در این محیط بزرگ شدم و از اول بچگی علاقه به کتاب داشتم و می‌خواندم.

- شما اشاره کردید شبهای زمستان دور کرسی می‌نشستید و با اعضای خانواده داستان می‌خواندید این خیلی برای من جالب است، این داستان‌ها را چه کسی تعیین می‌کرد؟

پدرم، او اهل کتاب بود، زبان عربی را خیلی خوب می‌دانست، اجازه اجتهاد از میرزا محمد تقی شیرازی داشت، ولی در مجلس شورای ملی کار می‌کرد. البته این مربوط به دوران کودکی من

بازی سرنوشت

نوشتا
ماهمنیر مینوی

فروردین ۱۳۷۶



● ماهمنیر مینوی

است، چون من آخرین فرزند مادرم بودم. (مادرم دوازده فرزند داشت) که برادرم زنده یاد مجتبی مینوی اولی بود و من آخرین فرزند خانواده. بنابراین پدرم قبل از تولد من مثل اینکه قاضی دادگستری بود. مدتی هم رئیس عدلیه گیلان بود.

- مادرتان چطور زنی بود؟

- مادرم شاعر بود. البته نمی‌توانم بگویم یک شاعر درجه یک بود ولی احساساتش را در غالب شعر بیان می‌کرد و من متأسفانه هیچکدام از شعرهایش را ندارم. چون زمانی که می‌رفتم اروپا سروده‌های او داخل کیفی در خانه پدری‌ام بود و من بعد از بازگشتم نتوانستم آنها را پیدا کنم. سرانجام نفهمیدم چه بر سرشان آمد!

- اولین مطلب و یا داستانی که نوشتید به چه سالی برمی‌گردد و آیا اولین داستانی که نوشتید

موفق به چاپش شدید و اگر چنین شد در بیرون چه بازتابی داشت؟

- اولین داستانی که نوشتم در سال‌های ۱۳۲۹ و یا ۳۰ بود. در واقع شاید بهتر باشد بگویم که اولین مطلبی که نوشتم و مورد توجه قرار گرفت سال ۱۳۱۸ بود و من شاگرد کلاس چهارم ابتدایی بودم - یک انشاء ساده بود - به ما گفتند دلتان می‌خواهد چه کاره باشید. من هم نوشتم دلم می‌خواهد یک دختر چوپان باشم و صبح گوسفندها را با آواز نی بیرم به صحرا. با افکار بچه‌گانه‌ای این انشاء را نوشتم. من نمی‌دانستم این انشاء جنجال به پا می‌کند فکرش را هم

نمی‌کردم. معلم وقتی انشاء را خواند آنرا نزد مدیر مدرسه برد و مدیر هم انشاء را فرستاد به وزارت فرهنگ آن زمان. از وزارت فرهنگ برای من یک تشویق نامه و چند جلد کتاب به عنوان جایزه فرستادند، خوب این اتفاق خواه و ناخواه باعث تشویق من شد. بعد نوشته‌های کوچکی گاهی می‌نوشتم. آن موقع اکثر چیزهایی که می‌نوشتم می‌ماند توی یک گنجی. مثلاً داستانی بنام «قربانی خوشبخت» نوشتم در سال هزار و سی صد و بیست و نه. این داستان را چند سال پیش مجله‌ای به اسم «مام» چاپ کرد. از من داستانی خواستند من هم داستان کوتاه «قربانی خوشبخت» را دادم و چاپ شد. البته بین زمانی که این داستان نوشته شد تا وقتی که چاپ شد خیلی فاصله بود.

- یعنی در واقع «قربانی خوشبخت» اولین داستان شما بود که چاپ شد؟

- خیر. اولین چیزی که از من چاپ شد یک ترجمه بود به نام (مورن خوک) که در یکی از مجلات آن زمان چاپ شد.

- چند سال برای رادیو نمایشنامه و داستان می‌نوشتید؟

- از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۹ - در سال ۱۳۵۹ به اروپا سفر کردم. پسر آخرم را که چهارده سالش بود برای تحصیل به اروپا بردم و آنجا ماندگار شدم تا دیپلمش را گرفت و وارد دانشگاه شد. از آن زمان همکاری من با رادیو قطع شد. وقتی که برگشتم سراغ رادیو نرفتم و شروع کردم به ترجمه داستان‌هایی برای چاپ.

- مضامین داستان‌هایی که در رادیو می‌نوشتید چی بود و معروفترینشان کدام بود؟

- معروفترینش داستانی بود به اسم «لاله صحرایی» که بعدها براساس آن فیلم تهیه کردند. خانم هنریشه‌ای که در آن زمان خیلی مشهور بود از طرف یکی از کمپانی‌های فیلمسازی به من تلفن کرد و گفت: اجازه بدهید ما از روی داستان لاله صحرایی شما یک فیلم بسازیم. من هم گفتم این اجازه را می‌دهم با این شرط که سناریوش را خودم بنویسم. بهر حال آنها بدون اجازه من فیلم را ساختند فقط اسم فیلم را عوض کردند و گذاشتند «لاله وحشی».

- چه سالی؟

- فکر می‌کنم ۴۷ یا ۴۸ بود.

- مضمون داستان چی بود؟

- دو ایل که با هم دشمنی دارند در بختیاری. بنام‌های شادلو و کرم‌لو. رئیس یکی از ایل‌ها به دست ناشناس از ایل دوم کشته می‌شود. و بعدها پسر آن مرد کشته شده درصدد تحقیق برمی‌آید که قاتل پدرش را بشناسد در این رابطه تصادفاً با دختر رئیس آن ایل آشنا می‌شود و ماجراهای عشقی پیش می‌آید. داستان پرماجرایی بود. به همین دلیل هم توجه فیلمسازها را جلب کرد که



● ماه‌نیر مینوی - شهاب دهباشی و مرجان شیرمحمدی

آن فیلم ساخته شد، بدون اینکه من سناریو را ببینم و اصولاً حق و حقوقی هم به من ندادند.

- شما اعتراضی نکردید؟

- چرا اعتراض کردم. ولی گفتند دلیل بیاور. من نوشته را از رادیو خواستم ولی مدیر کل وقت رادیو که اسمش را نمی‌آورم به من گفت شما داستانتان را به رادیو فروختید و حقی نسبت به آن ندارید. آن‌ها هر معامله‌ای بخواهند با رادیو می‌کنند. بهرحال مدرکی به من ندادند که من به کمک آن بتوانم اعتراضی بکنم و بعد هم واقعیت آنست که سازنده فیلم آدم ناجوری بود، شوهرم به من توصیه کرد که از خیرش بگذرم.

- خانم مینوی رمان شما - بازی سرنوشت - همین اواخر چاپ شد. آیا قبل از آن رمان دیگری به قلم

شما به بازار آمده بود؟

- نه ترجمه خیلی داشتم ولی رمان خیر. این اولین رمانی است که چاپ کردم.

- معیار انتخاب شما در مورد داستان‌ها و یا نمایشنامه‌هایی که برای ترجمه انتخاب می‌کردید چی

بود. آیا وجه اشتراکی بینشان بود؟

- نه، من از خیلی از نویسنده‌ها و نمایشنامه‌نویسان مشهور دنیا ترجمه کرده‌ام. برای رادیو و

یکی دو تا هم برای تلویزیون. که در آن زمان پخش می‌شد. یادم است یکی از آن‌هایی که در

تلویزیون پخش شد (مهتابی برای محرومین) نام داشت که نوشته یوجیل اونیل بود.

- مثلاً دلیل انتخاب کتاب پیراندللو چه بود؟

- پیراندللو از نظر من یک نابغه است. نمی‌دانم عقیده شما یا دیگران درباره وی چیست. ولی من مجموعه کامل نمایشنامه‌های پیراندللو را دارم - نه تنها پیراندللو من تقریباً تمامی آثار نمایشنامه‌نویسان مشهور را دارم و این را مدیون دوستی هستم که در دانشگاه ادبیات فرانسه با من همشاگردی بود. بنام آقای سورن ملیکیان، که هنوز هم دوستیش را با من حفظ کرده و من وقتی از ایران با او تماس می‌گرفتم و نمایشنامه‌ای می‌خواستم ایشان از هر نمایشنامه‌نویس سری کاملش را برایم می‌فرستاد.

- در «نمی‌دانم چطور» پیراندللو چه چیزی برای شما جاذبه داشت؟

- «نمی‌دانم چطور» پیراندللو به من می‌گوید دنیا و زندگی مثل شطرنج نیست بلکه مثل بازی تخته است. یعنی آدمی در زندگی کارهایی می‌کند که شاید خودش نخواهد بلکه به آن طرف کشیده می‌شود و من با این عقیده خیلی موافقم. یعنی اینکه اگر قاعده بازی را هم بدانی باید ببینی «تاس» چی می‌آید. ممکن است کسی که قاعده بازی را می‌داند از کسی که نمی‌داند بیازد چون او تاس آورده البته بازی را هم باید بلد بود. این نکته در نمی‌دانم چطور پیراندللو وجود دارد.

- و اساس گرایش شما برای نوشتن رمان «بازی سرنوشت» چنین چیزی بود؟

- بله، واقعاً همین طور است. البته رمان بازی سرنوشت مقدارش واقعیت دارد. یعنی تمامش ساختگی نیست.

- خانم مینوی تحصیلات شما در رشته ادبیات فرانسه بوده می‌خواهم بپرسم این امتیاز چه تأثیری در روند کار شما داشته؟

- تأثیرش این بود که من با طرز نمایشنامه‌نویسی از راه نوشته‌های اروپایی آشنا شدم و گرنه در ایران که به آن صورت نمایشنامه‌ای وجود نداشت. و باید بگویم در زمانی که من وارد رادیو شدم نمایشنامه‌ها اصلاً حالتی را که من بعداً بهش دادم نداشت. یعنی چیزهایی مثل ماجراهای کنیزک و خلیفه و از این قبیل بود.

- یعنی مواجهه بلاواسطه با متن‌ها یعنی نبودن واسطه‌ای به اسم مترجم و آشنایی با آن آثار توانست کمک بیشتری به شما بکند.

من فکر می‌کنم مقدار زیادی این مسئله و تاثیر متن برمی‌گردد به آشنایی با زبان فرانسه با ادبیات کشورهای دیگر آشنا شدن مثلاً یوجیل اونیل فرانسوی نیست، امریکایی است و یا شکسپیر. ولی من از راه زبان فرانسه در آن وقت با این آثار آشنا شدم. و یا کارهای برنادرشاو که طنز است و من از طنز خوشم می‌آید. مثل کارهای ژان آنوی یا ژان ژیرود که من

خیلی زیاد از این‌ها ترجمه دارم. من حدود سه هزار نمایشنامه دارم که می‌توانم بگویم همش را خواندم.

- به نظر شما یک نویسنده بایستی با ادبیات جهان آشنایی داشته باشد؟

- من فکر می‌کنم بله. نویسنده‌ای که بخواهد یک اثر جهان‌پسند به وجود بیاورد حتماً باید با ادبیات جهان آشنایی داشته باشد. ببینید تا قبل از پنجاه سال پیش داستان‌های ما اغلب از قبیل امیر ارسلان نامدار و حسین‌کرد بوده، من نمی‌خواهم بگویم این‌ها بد است ولی در سطح جهانی که نیست.

- در «بازی سرنوشت» شما برای تأکید و یا تفهیم بیشتر مقصودتان از ابیاتی از سعدی و حافظ بهره برده‌اید. دلیلش علاقه شما به ادبیات و شعر کلاسیک است.

- علاقه من به شعرای بزرگ مملکت خودمان است. دیگر اینکه اشعاری که من بکار بردم، اشعاری است که بصورت ضرب‌المثل درآمده و از حالت عر خارج شده و به نظر من به کار بردن ضرب‌المثل‌ها به کار شیرینی می‌دهد. شما فکر نمی‌کنید؟

- بله، درسته. خانم مینوی شما غیر از مطالعه، ترجمه و نوشتن علایق دیگری هم داشتید. مثل نقاشی و یا موسیقی.

- نقاشی بله. چندتایی هم تابلو کار کردم.

- از نویسندگان معاصر ایرانی آثار چه کسی یا کسانی را دوست دارید؟

- آقای دولت آبادی. خانم سیمین دانشور بخصوص رمان «سروشون» ایشان. البته جزیره سرگردانی زیاد جلبم نکرد. به نظرم خانم دانشور نویسنده خوبی است و همین‌طور مترجم خوبی. البته همین رمان «سروشون» را من با اجازه خودشان داستان شب کردم برای رادیو. -
- چه سالی.

- فکر می‌کنم ۵۵ یا ۵۶.

- خانم مینوی برادر شما به عنوان محقق، نویسنده و روشنفکر چه تأثیری بر شما داشت؟

- من برادرم را واقعاً از پدر و مادرم بیشتر دوست داشتم. خیلی به او علاقه داشتم و او هم به من علاقمند بود. متأسفانه من کوچک بودم که او به اروپا رفت و شانزده سال در اروپا ماند وقتی برگشت من دیگر بزرگ شده بودم. او بر من تأثیر زیادتری داشت. یادم می‌آید وقتی در اروپا بود من به محض اینکه توانستم بنویسم برایش نامه می‌دادم و او جواب می‌داد. یکبار نامه‌ای برایش نوشتم و می‌خواستم اظهارفضلی کرده باشم، دوازده سال داشتم فکر می‌کردم حالا که تصدیق شش ابتدایی را گرفتم می‌توانم یک نامه حسابی بنویسم. نامه‌ای برایش نوشتم پر از آب و تاب مثلاً اولش نوشتم نامه نامی در بهترین وجهی و خوشترین ساعتی رسید. از آن حرف‌ها که از

کتاب‌های درسی در خاطر من مانده بود. بعد جواب برای من داد. جوابش هنوز یاد من است و بر من خیلی تأثیر گذاشت. بعد از اینکه تشکر کرده بود که برایش نامه دادم. نوشته بود اگر به تو برنخورد و ناراحت نشوی می‌خواهم درس انشاء به تو بدهم. این کلمات و جملات بی‌روحی که از کتاب‌های درسی یاد گرفتی به درد نقل کردن نمی‌خورد، اگر خواستی چیزی بنویسی همیشه سعی کن، آنطور که فکر می‌کنی بنویسی. آنطور که حرف می‌زنی. زبان محاوره مردم تحصیل کرده را بنویس نه آنطور که در کتاب‌های درسی است. این نصیحت در من خیلی اثر کرد بعد از آن آنطور که فکر می‌کردم می‌نوشتم. و سعی کردم جمله‌پردازی نکنم.

- اگر خاطره‌ای از ایشان دارید لطفاً بفرمائید.

- خاطره زیاد دارم ولی در حال حاضر چیز مشخصی به خاطر من نمی‌رسد. مجموعه مقالات او را دارم چاپ می‌کنم که در مقدمه‌اش چند تایی خاطره از او نقل کرده‌ام.
- برای نویسندگان نسل جوان و آن‌هایی که تازه می‌خواهند قدم در این وادی نهند چه پیشنهادهای دارید.

- همان پیشنهادی که برادر من کرد سعی کنند آنطور که فکر می‌کنند، بنویسند ساده و روان بنویسند. طوری که هر کسی با هر سطح سواد بتواند بفهمد.

۶.

- به عنوان آخرین سؤال در حال حاضر چه چیزی در دست نوشتن دارید؟
- یک داستان دیگر نوشتم که پیش ویراستار است بنام سودای عشق. کتاب کافر را ترجمه کردم که زندگی فیلسوف و دانشمند بزرگی بود که انگیزسیون در واقع پاپ‌ها سوزاندنش قبل از جریان گالیله، که مورس وست نوشته. کتاب دیگری ترجمه کردم از امین مألوف، به نام «زندگی مانی»، رمان تاریخی است این‌ها آماده چاپ است ولی در حال حاضر مسئله، مسئله پیدا کردن ناشر است.

- خیلی ممنون از شما.

- من هم سپاسگزارم از شما.